

# سده نثر برای امیرکبیر

## مشفق کاشانی - تهران

اگرچه تیرِ بلا را نشانه بود امیر به قافِ عشق، بلند آشیانه بود امیر به بارگاهِ صدارت، بجا نشیمن داشت بر آستانِ کرامت، یگانه بود امیر اگر که توسنِ بیداد سرکشی می‌کرد به رام کردن او، تازیانه بود امیر مگر رها شود ایران دام استبداد به گیر و دارِ تحقق، بهانه بود امیر وجود او همه دریا، کنار او همه در به موج‌خیزِ ولا، بیکرانه بود امیر عقابِ قلعه‌ی تدبیر، کوه استغنا کجا فریفته‌ی آب و دانه بود امیر؟ امین قافله، همگام رهروان زمین دلیل شب‌زدگان در زمانه بود امیر گشود چشمه‌ی دانش بر این کویر و گذشت بهارِ عاطفه، رازِ جوانه بود امیر نسیمِ زمزمه در جویدار آزادی همای‌دولت این آستانه بود امیر هر آن ترانه که در من شکفت بهر وطن قسم به عشق که روح ترانه بود امیر شهید کینه نمی‌شد به نیش نشتر، اگر حریف باده و چنگ و چغانه بود امیر هنوز از رگ او خون زندگی جاری‌ست چو زنده‌رود به دریا، روانه بود امیر به کارخانه‌ی ایران نماند جنبش و جوش چرا که رونق این کارخانه بود امیر به باغ «فین» اگر آن نخل بارور افتاد چه غم، به دور زمان جاودانه بود امیر نشان حاضر و غایب در او تجلی کرد به کار ظلم‌ستیزی، کجا نبود امیر؟ به استواری اسطوره در جهان، بشکوه حقیقتی به ورای فسانه بود امیر زهی به مردم آزاد رای ایران‌شهر که نقدِ گوهرشان در خزانه بود امیر

## یاور همدانی - تهران

سرآمد همه آزادگان، امیرکبیر امید امن و نوید امان، امیرکبیر بهار عشق و گل انس و غنچه‌ی الفت به صبح صدق و صفا سایه‌بان امیرکبیر فروغ دیده و دل با فراغت خاطر سپهر مهر و مه مهربان امیرکبیر نسیم صبح سعادت به گلشن گیتی گل بهار وطن بی‌خزان امیرکبیر ز عزم و عزت و آزادگی ایران کرد به جلوه جان جهان، جاودان امیرکبیر به شأن و شوکت میهن فزود بیش از پیش ز گوهر هنر درفشان امیرکبیر به یمن دولت دارالفنون ز علم و عمل به جسم پاک وطن بود جان امیرکبیر فرح فزای فراهان ز خاک پاک اراک جهان گرفت کران تا کران امیرکبیر در آسمان ادب بود اختر عرفان ضیاء بخش زمین هر زمان امیرکبیر کشیده دست و دل و آستین ز فرش فریب کشانده است به عرش آستان امیرکبیر تسلی دل درماندگان، خریده به جان غم فقیر و غنی شادمان امیرکبیر ز گونه‌گون نعمات الهی آوردی به‌خوان مردم بی‌خانمان امیرکبیر همیشه در همه‌جا مردمی مراسم بود ز لطف حق به عیان و نهان امیرکبیر به‌فرفضل و شرف در ره‌رهایی داشت هماره رهبری رهروان امیرکبیر چو دست و دل زده «یاور» به دامن الوند به پای «ری» چه نهد سر چنان امیرکبیر

## حمید مقدم - کرج

امیرا، دلیرا، مهینا، روا بزرگ آرمان‌خواه درآشنا چو خون سیاوش که جوشد ز خاک ترا خون بجوشد به دل‌های پاک اگر خون تو شد به ناحق هیا

شد آتش به باروت تیر «رضا» عدویت به ننگ و مکافات رفت وطن را به نامت مباحثات رفت تو جانباز همواره در سنگری شرفنامه‌ی ملت و کشوری به هر جای این پاک بوم وطن برآرد بزرگی چو مرد و چه زن: که دشمن ستیزاست و میهن‌پرست و در راه مردم ز جان شسته دست: که در راه حق کرده جان را فدا: تداعی کند نام پاک ترا برانگیزدش شور و ایمان تو در آن تن خلود آورد جان تو گهی صدق نام «مصدق» شوی گهی همره «فاطمی» می‌روی به تبریز گردی چو ستارخان شوی «یار محمد» به کرمانشهان به گیلان شوی «کوچک جنگلی» به دلوار رادی چنان «سیدعلی» «گلسرخ» از گلشن لاله‌ها «فروهر» به مقتل ز قتاله‌ها لب «فرخی» از ستم سوخته ز تو لحن فریاد آموخته «سعیدی» از جان خود بوده سیر «کریمپور» نستوه راد دلیر همه مست ناب ایاغ تواند نواخوان گل‌های باغ تواند تو معمار آبادی کشوری فری بر تو، جاوید مانا فری تو مظلوم ظالم ستیزی (امیر) رخت راه جان‌بازهای دلیر

## فراخوان مقاله

در شماره‌ی ۲۳ ماهنامه‌ی حافظ مقالاتی راجع به خاقانی و در شماره‌های بعد راجع به فردوسی، بیهقی، خیام، سعدی، مولوی داریم. مقاله‌ها و اشعارتان را برایمان بفرستید.